فهرست:

[اشاره: 1](#_Toc28550224)

[جمع روایات: 2](#_Toc28550225)

[وجه اول جمع: 2](#_Toc28550226)

[وجه دوم جمع 4](#_Toc28550227)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: اصول / تجری / ادله روایی تجری

# اشاره

در دلیل چهارم برای حرمت تجری به روایاتی تمسک شده بود و اطلاق روایات که برای نیت وعده عقاب داده شده بود روایاتی که دلالت می‌کرد بر نیات سوء هم عقاب مترتب می‌شود این مجموعه روایات دلیل چهارم بود. عرض شد به دلیل ارزش معارفی و اهمیت فقهی و اخلاقی روایات مربوط به نیات بحث را مقداری مفصل‌تر متعرض می‌شویم و بر این اساس به سه طایفه در اینجا اشاره شد که طایفه اول روایاتی بود که به اطلاق‌ها می‌توانست دلالت بکند بر حرمت عقاب و نیة السوء و نیة المعصیة و درباره این‌ها البته گفتیم روایت تامی در بینش نیست چهار حدیث بود و هیچ‌کدام تام نبود و طایفه دوم مجموعه روایات هشتگانه‌ای بود حداقل هشت روایت بود که دلالت می‌کرد بر عقاب بر نیات سوء و نیت المعصیت که حداقل هشت روایت بود و در میان آن‌ها یک یا دو روایت قابل تصحیح بود ضمن اینکه آن تعبیر نیت الکافر یا فاجر یا فاسد یا منافق شر من عمله یک حالت شبه استفاده‌ای هم داشت حالا در حدی که در بعضی از کلمات محدثین این است که این‌ها در حد تواتر است همان‌طور در رابطه با طایفه بعدی هم ادعای تواتر شده البته تواتر که نیست ولی یک شبه استفاضه‌ای مثلاً ممکن است باشد و گروه و طایفه سوم هم آنهایی بود که معارض این‌ها بود آن‌ها می‌گفتند عقاب می‌شود بر نیات معصیت این‌ها دلالت می‌کرد بر عدم عقاب و نیات معصیت که این‌ها هشت،نه تا روایت بود که تعداد زیادی معتبر بود از لحاظ اعتبار گروه سوم که عدم العقاب را می‌گوید قوی‌تر است تعددش به همان اندازه طوایف قبلی است و به اضافه اینکه سند این طایفه سوم اعتبار بیشتری دارد یعنی چند روایت کاملاً معتبر دارد درحالی‌که در طایفه اول روایت معتبر نبود در طایفه دوم یک روایت معتبر بود یکی هم همین نوفلی عن السکونی است که خیلی‌ها معتبر می‌دانند این است که طایفه سوم از لحاظ سندی از قوت بیشتری از طایفه اول و دوم برخوردار است. کما اینکه از نظر دلالی هم یک وضوح بیشتری دارد صریح می‌گوید عقاب نمی‌کنیم بر نیات این مجموعه بحث ما بود در طوایف که ملاحظه کردید.

بحث همان‌طور که در جلسه قبل ملاحظه فرمودید ما روایات طایفه اول را از نظر سندی بررسی کردیم و دیدیم که وضع خیلی خوبی ندارد و روایات طایفه دوم هم یک یا دو روایتش قابل قبول بود بقیه دیگر خیلی قابل قبول نبود.

خب حالا می‌بینیم که عمده قصه تعارض روایات تاریخی دو و سه است یعنی گروهی از روایات که می‌گوید نیت المعصیه محرمه مستوجبه للعقاب و العذاب و طایفه سوم که می‌گوید «مَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ»[[1]](#footnote-1) بر سیئه ما عقاب نمی‌کنیم و مستلزم این است که یک حکمی و حرمتی در اینجا وجود ندارد.

# جمع روایات:

فرض می‌گیریم که از لحاظ سندی طایفه دوم را قبول کردیم چون حالا یکی دوتا روایتش معتبر بود و مجموعه‌اش هم یک نوع استفاده‌ای دارد و طایفه سوم که کاملاً معتبر بود چون هم تعدد داشت و هم معتبر بود اینجاست که یک تعارضی میان این‌ها درمی‌گیرد و باید این تعارض را به شکلی معالجه کرد. در معالجه این تعارض وجوهی ذکر شده که اگر یکی از آن‌ها یا بیش از یکی تمام شود تعارض حل می‌شود و در طرف قابل قبول می‌شود اگر همه این وجوه را کسی درک کرد تساقط می‌شود وان وقت مسیری که باید پیموده شود بعد عرض خواهیم کرد. وجوهی که برای این جمع می‌شود ذکر کرد:

## وجه اول جمع:

اولین وجه این است که در کلام مرحوم شیخ در رسائل آمده همان‌طور که ملاحظه کردید مرحوم شیخ این‌جور طایفه دو و سه طایفه‌ای که می‌گوید معصیت به شمار می‌آید عقاب می‌شود با طایفه‌ای که می‌گوید عقاب نمی‌شود را جمع کرده با این بیان که فرموده‌اند: آن روایاتی که می‌گوید عقاب می‌کنیم «وَ نِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِه‏»[[2]](#footnote-2) یا در آن حدیث که فرمود «رَدَّاهُ اللَّهُ رِدَاهَا»[[3]](#footnote-3) این‌ها همه برعکس جایی می‌شود که طرف تصمیم گرفته و دست زده به عمل و مشغول مقدمات معصیت شده ولی حالا به هر دلیلی به معصیت نینجامیده دست به مقدمات عمل زده آن روایات محرمه حمل به جایی می‌شود که اشتغال به مقدمات معصیت که به نحوی تجری را هم می‌گیرد برای اینکه در تجری هم به مقدمات دست زده ولو درواقع این خمر نبود ولی او مشغول مقدمات شد. این روایات مربوط به این صورت است که تجری را هم می‌گیرد اما روایاتی که می‌گوید لم تکتب سیئة اگر «مَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ» این‌ها مربوط به کجاست آنجایی که نیتی کاملاً در درون فرد بوده و هیچ‌گونه ظهوری پیدا نکرده یعنی لم یشتغل بمقدمات معصیة فقط تصوری کرد و تصدیقی کرد و تصمیمی گرفت اما اینکه پا را در کفش بکند و کمر همت ببندد بر اینکه مقدمات را انجام دهد تا به سمت معصیت برود نه، اینجا حضرت در روایات می‌فرمایند معصیتی نیست و گناهی نوشته نمی‌شود این وجه اول در جمع است که مرحوم شیخ فرموده. جواب این وجه اول همه در این فضای اولیه دادند به اینکه این یک جمع تبرعی است که شما میگویید یک چیزهایی به فکر قدر متیقن می‌گیرد و جمع می‌کنید و این وجه جمع تبرعی عرفیت ندارد این شبیه این دلیل که گفته اکرم العالم دلیل دیگر گفته لاتکرم العالم هیچ دلیلی هم نداریم که مقصود از عالم چیست و مقصود از این عالم چیست همین‌طوری ذهنی می‌شود بدون اینکه شاهد خارجی داشته باشد علائمی داشته باشد بگوید اکرم العالم قدر متیقنش عالم عادل است لاتکرم العالم هم قدر متیقنش عالم فاسق است پس میگوییم مقصود از اکرم العالم این است و مقصود از لاتکرم العالم ان است بنابراین تعارض ندارد این‌ها را جمع‌های تبرعی میگویند بدون اینکه شاهدی داشته باشد جمع می‌کند به شکلی که قدر متیقن ها را بگیرد.

سؤال: ...

جواب: چرا یک وقتی که دلیل‌ها منصرف است می‌گوییم اکرم العالم انصراف به عالم عادل دارد و لاتکرم العالم انصراف به عالم فاسق دارد عیبی ندارد اگر به حد انصراف برسد جمع تبرعی است و تعارض برطرف می‌شود.

سؤال: ...

جواب: بله حالا اگر واقعاً به حد انصراف برسد جمع عرفی است ولی اگر به انصراف نرسد جمع عرفی نیست صرف اینکه یک قدر متیقنی آنجاست و یک قدر متیقنی اینجاست جمع نمی‌شود جمع تبرعی اینجا هم این‌طور است کسی که روایت «مَنْ أَسَرَّ سَرِيرَةً رَدَّاهُ اللَّهُ رِدَاهَا»[[4]](#footnote-4) یا «وَ نِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِه‏» اگر بگویید همه این‌ها منصرف به آنجایی است که دست به عمل زده مقدمات است روایاتی هم که می‌گوید لم تکتب علیه یعنی آنجایی که عمل نشده و مقدماتی هم اشتغال پیدا نکرده بله جمع می‌شود عرفی ولی واقعاً در این حد نیست. به عکس اطلاق لم تکتب علیه آدم فکر می‌کند واقعاً اطلاق دارد می‌گوید تا به عمل نرسیده اذا عملها آن وقت این‌جور می‌شود نگفته اذا عمل مقدماتش را یا لم یعمل عملها آن وقت لم تکتب اگر عملها آن وقت می‌گوید کتب اگر لم یعمل لم تکتب می‌خواهد مقدمات را شروع کرده باشد یا نکرده باشد انصرافی واقعاً نیست.

سؤال: ....

جواب: آن هم انصرافش بعید است که بگوییم نیت الکافر یعنی نیتی که مقدماتش را شروع کرده آن را حمل می‌کنیم بر نیتی که مقدماتش را شروع کرده و انصرافی هم واقعاً به ذهن نمی‌آید. شاید بتوانیم بگوییم کمی برعکسش هم است نه نیت الکافر را می‌شود حمل کرد و منصرف دانست به اشتغل المقدمات بلکه شواهدی دارد که مربوط به این. اعم از این. و نه این «مَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ» را می‌شود منصرف دانست به آنجایی که فقط در ذهنش است و هیچ مقدماتی را شروع نکرده این را هم نمی‌شود منصرف دانست به خصوص که محور در این روایات لم تکتب این است که خود معصیت را عمل کرده یا نکرده قشنگ تقویت می‌کند که اطلاق دارد حتی آنجایی که مقدمات را هم شروع کرده می‌گوید اذا عمل معصیة تکتب علیه می‌گوید اگر به سمت عمل معصیت نرفتی لم تکتب علیه حتی اگر مقدمات را هم انجام داده‌ای تنها انصراف در این دو طرف نیست بلکه شواهدی بر عدم انصراف است هم در طایفه‌ای که می‌گوید عقاب می‌کنیم هم در طایفه‌ای که می‌گوید عقاب نمی‌کنیم. شواهدی که نه آن منصرف است به آنجایی که اشتغل بمقدمات نه این منصرف است به آنجایی که لم یشتغل بمقدمات. و لذا این جمع عرفیت ندارد و جمع تبرعی است بلکه خلاف آن شاهد وجود دارد در دو طرف یعنی شواهدی وجود دارد که اطلاق دارد نه اولی مربوط است به اشتغل بمقدمات معصیة نه دومی اختصاص دارد به لم یشتغل اصلاً بلکه ظاهرش این است که اطلاق دارد چه اشتغل بالمقدمات او لم یشتغل بالمقدمات. می‌گوید «لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ» یا آن «وَ نِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِه‏» چه اشتغل بمقدمات چه لم یشتغل. این وجه اول است که قابل دفاع نیست و کنار می‌رود.

سؤال: ....

جواب: خیر، و لذا از اول تا حالا ما گفتیم که این بحثی که می‌کنیم ارزشش فقط باب تجری نیست این بحث دارد راجع به نیات انسان صحبت می‌کند و لذا ما گفتیم این مربوط به اعمال جوانحی است یک قسمش هم آنجایی است که نیت به شکل تجری بروز پیدا کرده وگرنه ما به خاطر ارزش بحث این را دامنه دادیم والا اگر در حد تجری بود سریع جمعش می‌کردیم این جمع اول در رسائل.

## وجه دوم جمع

جمع دومی که کمی پیچیده است و مرحوم شیخ آن را در رسائل اشاره کرده‌اند و آقای خویی هم این را پذیرفته‌اند منتها با یک وجه و استدلال خاصی که عرض خواهیم کرد آن وجه دوم این است که قبلاً اشاره شد که تصمیم به معصیت و گناه که کسی می‌گیرد گاهی هست که اصل خود او متنبه می‌شود و برمی‌گردد از نیت بدون اینکه هیچ عمل خارجی در کار باشد این را میگویند ارتدع عن المعصیة نه والمعصیه ولکن ارتدع عن النیة بنفسه خودش با اراده خودش پشیمان شد و برگشت واقعاً نیت کرد نه اینکه تصور بکند تصمیم گرفت فلان گناه را انجام دهد ولی فکر کرد و برگشت این یک صورت بود یک صورت هم نیت المعصیة کرد عمل انجام نداد ولی عدم عمل به خاطر مانعی بود که جلوی او را گرفت او تصمیم گرفت که غیبت شخصی را در جمع بکند تا آمد شروع بکند این جمع فروریخت و آدم‌ها رفتند یا تا آمد انجام دهد مریض شد و سکته مغزی کرد و زبانش بند آمد اگر این‌ها نبود احتمالاً محقق می‌شد ولی اینکه نیت به عمل منتهی نشد به دلیل طرو خارجی بود نه به خاطر برگشت شخص خود او از آن نیت این دو صورت است.

جمع دومی که مرحوم شیخ به آن اشاره کرده و حضرت آقای خویی رضوان‌الله تعالی پذیرفته‌اند این است که طایفه دوم که می‌گفت نیت معصیت حرام است و معاقبه می‌شود مربوط به آنجایی است که مانعی جلوی عمل را بگیرد او روی نیت خود ایستاده تا آخر هم باقی است بر نیت اینکه به عمل منتهی نشد به خاطر این بود که مانعی پیدا شد و اینکه مانع مربوط به خودش است یا خارج است فرقی ندارد مثل اینکه زبانش بند آمد یا کسی جلوی دهان او را گرفت یا اینکه اصلاً مرد این‌ها باز 18.20 و لم یعمل منتها روایاتی که «نِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِه‏» «وَ نِيَّةُ الْفَاجِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِه‏»[[5]](#footnote-5) «مَنْ أَسَرَّ سَرِيرَةً رَدَّاهُ اللَّهُ رِدَاهَا» این روایات مربوط به آنجایی است که او می‌خواست و تصمیم گرفت عمل نشدن به او ربطی نداشت ولی عوامل دیگر نگذاشت او عمل کند اینجا عقاب می‌شود با اعتبار هم مساعد است و اینجا عقاب می‌شود او که تصمیم گرفت اگر هم نشد به خاطر چیزهای خارجی بود اما روایاتی که می‌گوید لم تکتب علیه که طایفه سوم بود و می‌گوید ما عقاب نمی‌کنیم انسان‌ها را، بنی‌آدم را، مؤمن را، بشر را ، با تعابیر مختلفی که وجود داشت مربوط است به صورتی که نه والمعصیه واقعاً ولی ارتدع عن المعصیة بشخصه یک جوری توبه کرد برگشت دیگر ادامه نداد خودش تصمیم گرفت ولی به دلیلی انجام نداد این مورد می‌گوید لم تکتب علیه ان المومن یهم بالسیئة ان یعملها فلا یعملها فلا تکتب علیه، من هم بالسیئة لم تکتب علیه مربوط به این است و احیاناً ممکن است شواهدی هم در اینجا کسی بخواهد پیدا بکند مثلاً همین روایت هشتم باب که روایت معتبر هم بود این بود که ان المومن یهم ان یعملها فلا یعملها، فلا یعملها می‌توانیم بگوییم شامل آنجایی می‌شود که بی‌اختیار هم عمل نکرد بگویند لا یعمل ولی کمی ظهور دارد در آنجایی که خودش دیگر انجام نداد ارتدع فی‌نفسه و به خصوص روایاتی که می‌گفت به او ثواب می‌دهیم اذا لم یعملها می‌گفتیم آنجایی است که خودش برگردد. نه‌تنها لاتکتب علیه سیئه بل یثاب علیها. چیز عجیبی بود. شواهدی هم ممکن است بر این‌ها پیدا شود. این وجه جمع دوم است.

این وجه جمع را برخی مناقشه کرده‌اند که این هم تبرعی است. و علیرغم اینکه بعضی از این روایات اشعاری ممکن است در این باشد ولی بعضی روایات هم مطلق است. «مَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ». چه عمل بکند چه نکند چه مقدمات را مشغول شود چه نه. در طایفه قبلش هم «إِنَّ اللَّهَ يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَى نِيَّاتِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَة»[[6]](#footnote-6) یا «نِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِه‏». چرا حمل کنیم بر آنجایی که اگر انجام نداده مانع داشته نه اینکه خودش انجام نداده است؟ لذا گفته شده است جمع تبرعی است.

البته تبرعی بودن جمع دوم به آن قوت قبلی نیست اینجا کمی درجه احتمال آن بالاتر است زیرا ممکن است کسی بگوید نیت المنافق شر من عمله مربوط به منافق یا فاجر یا منافقی است که خودش روی کار ایستاده و در نقطه مقابل «مَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ» انصراف ممکن است بگوییم به جایی که تصمیم گرفت ولی خودش برگشت. این درجه احتمال انصراف در این دو طرف به خاطر شواهدی که وجود دارد کمی قوی‌تر است. بنابراین وجه دوم جمع درواقع حملی است که عرض کردیم مناقشه هم تبرعی بودن است اما تبرعی بودن را می‌شود جواب داد به دووجهی که عرض می‌کنیم:

1. همین وجه که در دو طرف شواهدی بود که ممکن است انصراف درست کند و بگوید نیت المنافق یا فاجر یا کافر مربوط به کسانی است که پای نیتشان ایستاده‌اند و عمل هم که نکردند به خاطر ملاحظات بیرونی است نه اینکه خودش نخواست عوامل بیرونی جلو این را گرفته است. کما اینکه در طایفه دیگر هم شواهدی دارد که مربوط به جایی است که خود تصمیم گرفت برگشت از نیت خدا می‌گوید ما منت می‌گذاریم و لم تکتب علیه.
2. اینکه در کلمات مرحوم خویی است که حدیثی داریم اینجا که شاهد جمع است. معتبره ابی الجوزاء است:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي الْجَوْزَاءِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص‏ إِذَا الْتَقَى‏ الْمُسْلِمَانِ‏ بِسَيْفِهِمَا عَلَى غَيْرِ سُنَّةٍ فَالْقَاتِلُ وَ الْمَقْتُولُ فِي النَّارِ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا الْقَاتِلُ فَمَا بَالُ الْمَقْتُولِ قَالَ لِأَنَّهُ أَرَادَ قَتْلًا.[[7]](#footnote-7)

سندش درست است. آقای خویی هم سند را صحیح دانسته است. گفته شده شاهد بر این جمع است. مقتول قتلی انجام نداده اما چون نیت و اراده قتل داشته عقاب می‌شود اما نیت و اراده‌اینجا مطلق نیت و اراده نیست بلکه نیت و اراده‌ای است که مانعی جلوی او را گرفته است. این شاهد این جمع می‌شود.

تا اینجا سه طایفه مطرح شد و الان جای انقلاب نسبت است. حال وارد بحثی اصولی می‌شویم:

سیر بحث این بود که راه جمع اول و دوم را ذکر کردیم در هر دو ادعای جمع تبرعی شده بود اما در دومی گفته شده بود تبرعی نیست به خاطر این روایت. جمع شاهد نقلی دارد لذا تبرعی نیست. وارد بحثی اصولی به نام انقلاب نسبت در تعارض می‌شویم. بحثی بسیار مهم است که بیشتر از زمان مرحوم نائینی ادبیاتش در اصول قوی شده. مرحوم خویی و امام و شهید صدر به‌طور مفصل هم دارند.

انقلاب نسبت این است که دو طایفه روایت دارید که نوعی نسبت دارند و تعارض بینشان است. اما پای طایفه سومی به میان می‌آید که با ملاحظه آن نسبت دو طایفه اول عوض می‌شود. انقلاب نسبت یعنی تغییر نسبت تعارضی و تباینی و نسبتی که میان دو گروه روایات است با روایتی جدید که از نوع سوم است. این انقلاب نسبت به معنای عامش است که حدود 20 نوع هم دارد و از موارد کاربردی در جمع روایات هم هست و بسیاری مکان‌ها هم دقت به آن نمی‌شود. یک شکل از 20 شکل آن اینجاست:

دلیل اول می‌گوید اکرم العالم دلیل دوم لا تکرم العالم که هر دو مطلق‌اند و نسبت تباین و تعارض دارند. دلیل سوم می‌گوید لاتکرم العالم الفاسق. این دلیل سوم می‌تواند نسبت بین آن دو را به هم بزند با دو حرکت:

1. لاتکرم العالم الفاسق با لاتکرم العالم چه رابطه‌ای دارد؟ نافیین هستند و تقیید نمی‌زند. اما لاتکرم العالم الفاسق اولی را تقیید می‌زند زیرا مثبت و نافی‌اند و مطلق و مقیدند لذا با تقیید سومی نسبت به اولی، اولی می‌شود اکرم العالم غیر الفاسق.
2. اگر اولی این شد نسبت اولی با دومی دیگر تباین نیست. زیرا دومی می‌گوید لاتکرم العالم اولی می‌گوید اکرم العالم غیر الفاسق. تقیید میزند دیگری را. نتیجه این می‌شود اکرم العالم یعنی عالم غیر فاسق لاتکرم العالم یعنی عالم فاسق.

وقتی پای سومی به میان آمد دو مرحله دو تقیید می‌خورد و جمع می‌شود. این انقلاب نسبت است و اینجا هم پیاده شده است.

1. - وسائل الشيعة؛ ج‏1؛ ص 55. [↑](#footnote-ref-1)
2. - وسائل الشيعة، ج‏1، ص: 54. [↑](#footnote-ref-2)
3. - وسائل الشيعة؛ ج‏1؛ ص 57. [↑](#footnote-ref-3)
4. . وسائل الشيعة؛ ج‏1؛ ص 57. [↑](#footnote-ref-4)
5. - بحارالأنوار (ط - بيروت)، ج‏67، ص: 208. [↑](#footnote-ref-5)
6. . وسائل الشيعة، ج‏1، ص: 48. [↑](#footnote-ref-6)
7. - وسائل الشيعة ؛ ج‏15 ؛ ص148. [↑](#footnote-ref-7)